

## کنشگری زنان در ابراز عشق در ادبیات کلاسیک فارسی: تحلیل تطبیقی شخصیت‌های شیرین و منیژه بر اساس نظریه مثلث عشق استرنبرگ

سمیه جهان بخشی<sup>۱</sup>، مهرانگیز اوحدی اصفهانی<sup>۲</sup>، پریناز بنیسی<sup>۳</sup>، امیرمحسن مدنی<sup>۴</sup>

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. گروه علوم تربیتی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۴. گروه طراحی صنعتی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: m\_Owhadi@iau-tmb.ac.ir

### چکیده

عشق در ادبیات کلاسیک فارسی تنها یک تجربه عاطفی یا موضوعی غنایی نیست، بلکه در بسیاری از روایت‌ها به نیرویی برای شکل‌گیری شخصیت، تصمیم‌گیری و پیشبرد حوادث تبدیل می‌شود. پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم کنشگری زنان، شیوه ابراز و تحقق عشق در شخصیت‌های منیژه در داستان «بیژن و منیژه» فردوسی و شیرین در منظومه «خسرو و شیرین» نظامی را بر اساس نظریه مثلث عشق رابرت استرنبرگ بررسی و مقایسه می‌کند. هدف پژوهش تبیین چگونگی تبدیل مؤلفه‌های شور، صمیمیت و تعهد به رفتارهای کنشگرانه در این دو شخصیت و شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های الگوی عاملیت عاشقانه آنان است. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و تحلیل محتوای کیفی - تطبیقی انجام شده و واحد تحلیل شامل گفتارها، تصمیم‌ها و رفتارهایی است که در آغاز، ابراز، حفظ، تنظیم و استمرار رابطه عاشقانه نقش دارند. یافته‌ها نشان داد که منیژه از همان آغاز رابطه با انتخاب و دعوت بیژن، نقشی فعال در شکل‌گیری عشق دارد و در ادامه، شور او به صمیمیت مراقبتی و تعهد ایتارگرانه تحول می‌یابد. ماندن در کنار بیژن، تحمل طرد خانوادگی، تأمین نیازهای او و مشارکت در فرایند نجات وی، منیژه را به نمونه‌ای از «کنشگری ایتارگر - نجات‌بخش» تبدیل می‌کند. در مقابل، شیرین ضمن برخورداری از شور و تعهد عاطفی، استقلال خود را در برابر خواسته‌ها و اقتدار خسرو حفظ می‌کند. حرکت برای یافتن معشوق، گفت‌وگوی انتقادی، مقاومت در برابر رابطه نامطلوب و تعیین حدود وصال، الگوی «کنشگری خودآیین - مذاکره‌گر» را در شخصیت او شکل می‌دهد. در مجموع، نتایج نشان می‌دهد که هر دو شخصیت از جایگاه منفعل «معشوق» فراتر رفته و به فاعلان مؤثر عشق و روایت تبدیل می‌شوند، هرچند منیژه بیشتر از طریق مراقبت و فداکاری و شیرین از طریق انتخاب، مقاومت و تنظیم رابطه عاملیت خود را آشکار می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** کنشگری زنان، ابراز عشق، منیژه، شیرین، نظریه مثلث عشق، استرنبرگ، ادبیات کلاسیک فارسی.



**شیوه استناددهی:** جهان بخشی، س.، اوحدی اصفهانی، م.، مهرانگیز، بنیسی، پ.، مدنی، امیرمحسن. (۱۴۰۶). کنشگری زنان در ابراز عشق در ادبیات کلاسیک فارسی: تحلیل تطبیقی شخصیت‌های شیرین و منیژه بر اساس نظریه مثلث عشق استرنبرگ. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*. ۵(۱)، ۱-۲۳.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۷ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۵ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۶ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

## The Treasury of Persian Language and Literature

### Women's Agency in the Expression of Love in Classical Persian Literature: A Comparative Analysis of Shirin and Manizheh Based on Sternberg's Triangular Theory of Love

Somayeh Jahanbakhshi<sup>1</sup>, Mehrangiz Owhadi Isfahani<sup>2\*</sup>, Parenaz Banisi<sup>3</sup>, Amir Mohsen Madani<sup>4</sup>

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Department of Persian Language and Literature, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Department of Educational Psychology, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

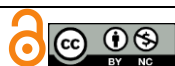
4. Department of Industrial Design, Yadegar Imam Khomeini Islamic Azad University, Tehran, Iran

\*Corresponding Author's Email: m\_Owhadi@iau-tnb.ac.ir

#### Abstract

Love in classical Persian literature is not merely an emotional experience or a lyrical theme; in many narratives, it functions as a significant force in characterization, decision-making, and narrative development. Focusing on women's agency, the present study comparatively examines the expression and enactment of love by Manizheh in Ferdowsi's "Bijan and Manizheh" and Shirin in Nizami's Khosrow and Shirin within the framework of Robert Sternberg's Triangular Theory of Love. The study aims to explain how passion, intimacy, and commitment are transformed into agentic behaviors by these female characters and to identify similarities and differences between their patterns of romantic agency. A descriptive-analytical method with qualitative comparative content analysis was employed. The units of analysis consisted of speeches, decisions, and actions contributing to the initiation, expression, maintenance, regulation, and continuation of romantic relationships. The findings indicate that Manizheh assumes an active role from the beginning by choosing and inviting Bijan, while her initial passion gradually develops into caregiving intimacy and sacrificial commitment. Her decision to remain beside Bijan, acceptance of familial rejection, efforts to provide for his needs, and active participation in his rescue constitute a pattern of "sacrificial-rescue agency." Shirin, in contrast, combines intense passion and emotional commitment with a persistent preservation of autonomy in her relationship with Khosrow. Her movement in search of the beloved, critical dialogue, resistance to an unacceptable form of intimacy, and insistence on determining the conditions of union create a pattern of "autonomous-negotiative agency." Overall, the findings demonstrate that both characters move beyond the passive position traditionally associated with the literary beloved and become active agents in shaping both love and narrative development. Nevertheless, their agency is realized differently: Manizheh primarily through caregiving, sacrifice, and rescue, and Shirin through choice, resistance, dialogue, and the regulation of relational boundaries.

**Keywords:** *Women's Agency, Expression of Love, Manizheh, Shirin, Triangular Theory of Love, Sternberg, Classical Persian Literature.*



**How to cite:** Jahanbakhshi, S., Owhadi Isfahani, M., Banisi, P., & Madani, A. M. (2027). Women's Agency in the Expression of Love in Classical Persian Literature: A Comparative Analysis of Shirin and Manizheh Based on Sternberg's Triangular Theory of Love. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(1), 1-23.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 29 July 2026

Accept Date: 06 August 2026

Initial Publish: 28 August 2026

Final Publish: 21 April 2027

## مقدمه

عشق یکی از پایدارترین و در عین حال پیچیده‌ترین مضامین ادبیات فارسی است و بخش قابل توجهی از میراث شعری و داستانی ایران از خلال تجربه‌های عاشقانه، شیوه‌های دوست داشتن، فراق، وصال، انتظار، وفاداری، حسادت، فداکاری و کشمکش میان خواست فردی و الزامات اجتماعی شکل گرفته است. ادبیات غنایی به سبب غلبه عاطفه و بازنمایی حالات درونی انسان، بیش از بسیاری از انواع ادبی زمینه بیان چنین تجربه‌هایی را فراهم کرده است و در آن، عشق صرفاً یک موضوع داستانی نیست، بلکه نیرویی برای سازمان دادن به شخصیت، ایجاد تعارض و حرکت دادن روایت محسوب می‌شود (1). بررسی تاریخی شعر غنایی فارسی نیز نشان می‌دهد که بیان عاطفه و به‌ویژه تجربه عشق از بنیادی‌ترین عناصر استمرار این سنت ادبی بوده است (2). زبان عشق در متون فارسی نیز محدود به واژگانی چون مهر، دوست داشتن و دلدادگی نیست، بلکه در مجموعه‌ای گسترده از استعاره‌ها، تصاویر، رفتارها، گفت‌وگوها و تصمیم‌های شخصیت‌ها تحقق پیدا می‌کند (3). از همین رو، برای شناخت جایگاه عشق در ادبیات کلاسیک، صرفاً بررسی اینکه شخصیت‌ها چه احساسی دارند کافی نیست؛ بلکه باید دید این احساس چگونه به تصمیم و رفتار تبدیل می‌شود و در ساختار روایت چه پیامدهایی به وجود می‌آورد.

یکی از مسائل مهم در بازخوانی روایت‌های عاشقانه کلاسیک، جایگاه شخصیت زن در رابطه میان عاشق و معشوق است. در خوانش سطحی بسیاری از متون، زن ممکن است صرفاً به عنوان معشوقی زیباروی جلوه کند که مرد برای رسیدن به او سفر می‌کند، می‌جنگد، رنج می‌برد یا از موانع عبور می‌کند. چنین خوانشی، هرچند بخشی از ساختار سنتی روایت عاشقانه را بازتاب می‌دهد، برای توضیح برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های زن ادبیات فارسی کافی نیست. بازنمایی زنان در محصولات فرهنگی و هنری می‌تواند حامل نشانه‌هایی از موقعیت، استقلال و امکان کنش آنان

در ساخت اجتماعی باشد (4). در روایت‌های عاشقانه نیز زن گاهی نه صرفاً موضوع میل دیگری، بلکه شخصیتی است که می‌بیند، انتخاب می‌کند، خواست خود را ابراز می‌کند، برای رسیدن به محبوب حرکت می‌کند، در برابر موانع می‌ایستد و حتی حدود و شرایط رابطه را تعیین می‌کند. از این منظر، مسئله اصلی دیگر تنها این نیست که زن «معشوق» است، بلکه باید پرسید تا چه اندازه می‌توان او را «فاعل عشق» دانست.

مفهوم کنشگری در این پژوهش برای اشاره به توان شخصیت زن در تبدیل تجربه عاشقانه به انتخاب، تصمیم و رفتار به کار می‌رود. کنشگری عاشقانه می‌تواند در آغاز کردن ارتباط، انتخاب معشوق، بیان آشکار یا ضمنی میل، جست‌وجوی دیدار، حمایت عاطفی، پذیرش خطر، مقابله با اقتدار خانوادگی، مقاومت در برابر خواسته‌های معشوق، تعیین حدود رابطه، تحمل پیامدهای انتخاب و تلاش برای استمرار پیوند ظهور کند. بنابراین منظور از کنشگری این نیست که شخصیت زن در تمام لحظات روایت مستقل از هر محدودیتی باشد؛ شخصیت‌های ادبی نیز در شبکه‌ای از قدرت، سنت، خانواده، سیاست و جنسیت عمل می‌کنند. مسئله اصلی آن است که زن در محدوده امکاناتی که روایت برای او فراهم می‌کند تا چه حد دست به انتخاب می‌زند و تصمیم او تا چه اندازه بر مسیر داستان تأثیر می‌گذارد. مطالعات مربوط به تجربه زنان از عشق و ازدواج نیز نشان داده‌اند که تجربه عاشقانه را نمی‌توان از مسئله انتخاب و نحوه مواجهه زن با ساختارهای رابطه جدا کرد (5). به همین دلیل، بازخوانی شخصیت‌های زن در متون کلاسیک می‌تواند جنبه‌هایی از عاملیت آنان را آشکار سازد که در خوانش‌های متمرکز بر عاشق مرد کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در این میان، منیژه و شیرین دو نمونه بسیار مهم‌اند. منیژه در داستان «بیژن و منیژه» در متن حماسی شاهنامه حضور دارد، اما داستان او یکی از برجسته‌ترین روایت‌های عاشقانه در دل ساختار حماسی

فردوسی است. فردوسی در ترسیم شخصیت‌های زن شاهنامه آنان را الزاماً در وضعیت سکون قرار نمی‌دهد و زنان در موارد متعددی در تصمیم‌گیری و پیشبرد حوادث سهم دارند (6). درباره منیژه، این ویژگی به صورتی بسیار روشن‌تر دیده می‌شود؛ زیرا آغاز آشنایی با بیژن، دعوت او، استمرار رابطه و سپس مراقبت و تلاش برای رهایی او با اقدام مستقیم منیژه پیوند دارد. پژوهش درباره نیاز به عشق در شخصیت‌های رودابه و منیژه نیز بر اهمیت عشق در سازمان شخصیت و رفتار منیژه تأکید کرده و نشان داده است که جست‌وجوی پیوند عاطفی در تصمیم‌های وی حضوری بنیادی دارد (7). بنابراین منیژه برای مطالعه کنشگری زنانه اهمیت دارد، زیرا عشق او صرفاً واکنش به اظهار عشق مرد نیست؛ او از همان مراحل نخست در شکل‌گیری رابطه مشارکت می‌کند.

این آغازگری در خود ابیات فردوسی نیز آشکار است. هنگامی که منیژه پس از شناختن بیژن او را به دیدار دعوت می‌کند، پیام او نه از موضع انتظار، بلکه با دعوتی صریح همراه است:

«گر آبی خرامان به نزدیک من

بی‌فروزی این جان تاریک من» (6)

این بیت در چارچوب مسئله پژوهش اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا زن میل خود را پنهان نمی‌کند و برای تحقق دیدار اقدام می‌نماید. پس از آمدن بیژن نیز خود منیژه به استقبال او می‌رود:

«منیژه بیامد گرفتش به بر

گشاد از میانش کیانی کمر» (6)

در اینجا افعال اصلی روایت به زن نسبت داده شده‌اند. منیژه «می‌آید»، به استقبال می‌رود و نزدیکی را می‌پذیرد. بنابراین حتی پیش از آنکه رابطه در معرض خطر قرار گیرد، مؤلفه مهمی از عاملیت او شکل گرفته است: زن در تجربه میل و ابراز آن نقش فعال دارد. همین خصوصیت سبب می‌شود تحلیل رابطه منیژه و بیژن تنها با تمرکز بر پهلوان ایرانی ناقص باشد.

شیرین نیز در منظومه نظامی نمونه‌ای متفاوت و شاید پیچیده‌تر از همین عاملیت است. خسرو و شیرین یکی از برجسته‌ترین روایت‌های عاشقانه ادبیات فارسی است که در آن میل، سیاست، پادشاهی، وفاداری، رقابت و اخلاق عاشقانه به یکدیگر پیوند خورده‌اند (8). مطالعاتی که این منظومه را بر اساس نظریه‌های عشق بررسی کرده‌اند، نشان داده‌اند که رابطه خسرو و شیرین را نمی‌توان تنها به کشش جسمانی فروکاست، زیرا هر سه مؤلفه شور، صمیمیت و تعهد در مراحل مختلف آن قابل مشاهده است (9). در مطالعه عشق اروتیک نیز نقش کشش و میل در سازمان زیبایی‌شناختی روایت «خسرو و شیرین» برجسته دانسته شده است (10). آنچه برای پژوهش حاضر اهمیت بیشتری دارد این است که شیرین چگونه در دل همین ساختار عاشقانه، استقلال انتخاب خود را حفظ می‌کند. او برای یافتن خسرو حرکت می‌کند، به عشق خود وفادار می‌ماند، اما همزمان در برابر رابطه‌ای که با معیارهای سازگار نیست مقاومت می‌کند و عشق را با فرمان‌برداری بی‌قید و شرط یکسان نمی‌گیرد.

این تفاوت در یکی از مشهورترین مواضع شیرین به روشنی آشکار می‌شود. او در عین شکیبایی و امید به بازگشت محبوب، استقلال خود را چنین بیان می‌کند:

«شکیبایی کنم چندان و یک روز

درآید از در مهر آن دل‌افروز

نه آن مرغم که بر من کس نهد قید

نه هر بازی تواند کردند صید» (8)

جمع شدن «شکیبایی» و «نپذیرفتن قید» در کنار یکدیگر، ویژگی مهم شخصیت شیرین را آشکار می‌کند. او متعهد است، اما تعهدش به حذف استقلال نمی‌انجامد. می‌تواند در عشق بماند، انتظار بکشد و در عین حال حق خود را برای تصمیم‌گیری حفظ کند. چنین الگویی به‌ویژه در نسبت با خسرو، که علاوه بر معشوق بودن صاحب قدرت سیاسی و سلطنتی است، معنای بیشتری پیدا می‌کند.

برای تحلیل این دو شخصیت، نظریه مثلث عشق رابرت استرنبرگ چارچوب مناسبی در اختیار پژوهش قرار می‌دهد. استرنبرگ عشق را متشکل از سه مؤلفه اصلی صمیمیت، شور و تصمیم/تعهد می‌داند (11). شور با کشش، هیجان، میل و نیروهای انگیزاننده رابطه مرتبط است؛ صمیمیت به نزدیکی عاطفی، اعتماد، حمایت، همدلی و احساس پیوند اشاره دارد؛ و تصمیم/تعهد ناظر بر انتخاب رابطه و تلاش برای حفظ آن است. این نظریه در مطالعات ادبی نیز قابلیت کاربرد دارد، زیرا رفتار، گفتار و تصمیم شخصیت‌ها می‌تواند به عنوان نشانگرهای روایی این مؤلفه‌ها تحلیل شود. کاربرد نظریه استرنبرگ در نقد داستان نشان داده است که روابط شخصیت‌های ادبی معمولاً در طول روایت از ترکیب‌های ثابت تشکیل نشده‌اند و ممکن است با افزایش یا کاهش هر یک از مؤلفه‌ها تغییر کنند (12). همچنین تحلیل روابط عاشقانه شخصیت‌های زن در مثنوی‌های عطار نشان داده است که چارچوب سه‌گانه استرنبرگ قابلیت بررسی تجربه زنان در متون کلاسیک فارسی را نیز دارد (13).

با این حال، مقاله حاضر از کاربرد صرفاً طبقه‌بندی‌کننده نظریه استرنبرگ فراتر می‌رود. پرسش پژوهش تنها این نیست که آیا در عشق منیژه و شیرین شور، صمیمیت و تعهد وجود دارد، بلکه بررسی می‌شود که این سه مؤلفه چگونه به عمل تبدیل می‌شوند. اگر شور منیژه او را به آغاز ارتباط و عبور از محدودیت‌های سیاسی و خانوادگی سوق می‌دهد، صمیمیت او چگونه در مراقبت از بیژن تجسد می‌یابد و تعهد او با چه هزینه‌هایی همراه می‌شود؟ اگر شیرین نسبت به خسرو شور دارد، چگونه این شور را با کنترل و انتخاب همراه می‌سازد؟ صمیمیت او چگونه در گفت‌وگو و مواجهه انتقادی با خسرو رشد می‌کند و تعهدش چرا به جای تسلیم، به تعیین شرط و حفظ مرزهای فردی می‌انجامد؟ پاسخ به این پرسش‌ها امکان می‌دهد نظریه‌ای روان‌شناختی به ابزاری برای تحلیل کنش روایی شخصیت زن تبدیل شود.

از این منظر، هدف اصلی پژوهش تبیین و مقایسه الگوهای کنشگری منیژه و شیرین در ابراز، حفظ و تنظیم رابطه عاشقانه با استفاده از سه مؤلفه نظریه مثلث عشق استرنبرگ است. پژوهش در پی آن است که نشان دهد این دو شخصیت چگونه از موقعیت صرفاً «معشوق بودن» فراتر می‌روند، در کدام مراحل رابطه بیشترین عاملیت را از خود نشان می‌دهند، و تفاوت میان فضای حماسی شاهنامه و فضای غنایی - عاشقانه خسرو و شیرین چگونه در شیوه ابراز عشق آنان بازتاب می‌یابد. از همین رو، بحث حاضر بر دو شخصیت زن و روابط عاشقانه آنان متمرکز می‌ماند و از ورود به بخش‌هایی از مباحث گسترده روان‌شناسی عشق یا سایر روایت‌های موجود در پژوهش مبنا که ارتباط مستقیمی با این مسئله ندارند خودداری می‌کند.

#### مبانی نظری و روش پژوهش

عشق از جمله مفاهیمی است که نمی‌توان آن را با یک تعریف روان‌شناختی، ادبی یا فلسفی به‌طور کامل توضیح داد. در زبان ادبی فارسی، عشق گاه کششی جسمانی و گاه تجربه‌ای عمیق از پیوند روحی است؛ گاه عاشق را به اینار و ازخودگذشتگی می‌رساند و گاه او را در تعارض با عقل، قدرت یا هنجار اجتماعی قرار می‌دهد. درباره عشق در سنت فارسی، دیدگاه‌های متفاوتی شکل گرفته‌اند و در برخی آثار، نسبت میان عقل و عشق خود به مسئله‌ای بنیادی تبدیل شده است (14). مطالعات مربوط به زبان عشق نیز نشان داده‌اند که بیان عاشقانه در ادبیات فارسی از شبکه‌ای پیچیده از استعاره، کنش، توصیف و گفت‌وگو تشکیل می‌شود (3). بنابراین عشق در متن ادبی باید هم در سطح گفتار و هم در سطح رفتار تحلیل شود. شخصیتی ممکن است بارها از عشق سخن بگوید، اما رفتار او با ادعایش ناسازگار باشد؛ در مقابل، ممکن است شخصیتی کمتر سخن عاشقانه بگوید، ولی شیوه عمل او عمیق‌ترین سطح دل‌بستگی و وفاداری را نشان دهد.

همین نکته، نظریه‌های روان‌شناختی عشق را برای نقد ادبی سودمند می‌کند، زیرا اجازه می‌دهد تجربه عشق به عناصر تفکیک‌پذیرتری تقسیم شود. از منظر فروم، عشق نه صرفاً احساس، بلکه نوعی فعالیت است که مراقبت، مسئولیت، احترام و شناخت را دربرمی‌گیرد (15). این برداشت برای مطالعه منیژه و شیرین اهمیت دارد، زیرا رفتار این دو زن بارها نشان می‌دهد که تجربه عاشقانه آنان از سطح هیجان عبور می‌کند و وارد قلمرو اقدام می‌شود. دیدگاه‌های فلسفی درباره عشق اروتیک نیز نشان داده‌اند که میل عاشقانه با ارزش‌گذاری بر دیگری، خواست نزدیکی و شکل‌گیری رابطه‌ای میان دو فاعل انسانی همراه است (16). پژوهش‌های جدید درباره عشق و صمیمیت نیز بر چندبعدی بودن این تجربه و ارتباط آن با سازوکارهای عاطفی، انگیزشی و پیوندی تأکید دارند (17). با وجود تفاوت بنیادین میان مطالعات تجربی معاصر و متون ادبی کلاسیک، نقطه اشتراک آنها در این است که عشق را نمی‌توان به یک حالت ساده و منفرد کاهش داد.

در نظریه مثلث عشق استرنبرگ، این چندبعدی بودن از طریق سه مؤلفه صمیمیت، شور و تصمیم/تعهد صورت‌بندی می‌شود (11). صمیمیت جنبه عاطفی رابطه را دربرمی‌گیرد و شامل احساس نزدیکی، امنیت، اعتماد، حمایت، پذیرش و تمایل به سهم شدن در تجربه‌های شخصی است. در روابط بین‌فردی نیز نزدیکی عاطفی بدون ارتباط و پاسخ‌گویی متقابل شکل نمی‌گیرد و انتقال معنا و احساس یکی از پایه‌های اصلی پیوند انسانی است (18). مطالعات درباره ارتباط عاطفی نیز نشان می‌دهد که تعامل، درک و پاسخ عاطفی عناصر مهم ساختن احساس نزدیکی میان افرادند (19). از این جهت، در تحلیل متن ادبی می‌توان صمیمیت را در رفتارهایی چون گفت‌وگو، رازگویی، حمایت، مراقبت، پذیرش آسیب‌پذیری دیگری و اعتماد جست‌وجو کرد.

در رابطه منیژه و بیژن، صمیمیت به‌ویژه زمانی آشکار می‌شود که رابطه از مرحله لذت و کشش اولیه عبور کرده و به وضعیت بحران

می‌رسد. بیژن در آغاز پهلوانی جوان، نیرومند و جذاب است، اما پس از گرفتار شدن، دیگر موقعیتی ندارد که بتواند از منیژه حمایت کند. در این نقطه، منیژه از رابطه کنار نمی‌کشد و همین پایداری نشان می‌دهد که وابستگی او به بیژن از سطح جذابیت اولیه فراتر رفته است (6). پژوهش درباره شخصیت منیژه نیز عشق را یکی از مهم‌ترین نیازهای روان‌شناختی مؤثر بر رفتار او می‌داند (7). در نتیجه، صمیمیت او را می‌توان در حضور کنار معشوق، مشارکت در رنج او و تبدیل درد بیژن به مسئله شخصی خود مشاهده کرد. در شخصیت شیرین، صمیمیت صورت دیگری دارد. رابطه او با خسرو در طول زمانی طولانی و از خلال آمدوشد، پیام، گفت‌وگو، اختلاف و آشتی ساخته می‌شود (8). بنابراین شناخت متقابل در این رابطه نقش بیشتری دارد. صمیمیت شیرین با خسرو به معنای نبود اختلاف نیست؛ برعکس، بخشی از نزدیکی آنان از توانایی شیرین برای بیان نارضایتی و ارزیابی رفتار خسرو شکل می‌گیرد. مطالعات مربوط به رضایت و صمیمیت زناشویی نیز بر پیوند میان کیفیت ارتباط، صمیمیت و احساس رضایت از رابطه تأکید داشته‌اند (20). هرچند نباید رابطه شخصیت‌های کلاسیک را عیناً با روابط معاصر برابر دانست، این مفهوم به ما امکان می‌دهد دریابیم که صمیمیت صرفاً خوشی و هماهنگی نیست؛ توان گفت‌وگو درباره اختلاف نیز می‌تواند بخشی از رابطه عمیق باشد.

دومین ضلع نظریه استرنبرگ، شور یا اشتیاق است. شور نیرویی است که فرد را به سوی دیگری می‌کشد و با میل، جذابیت، هیجان و خواست نزدیکی مرتبط است (11). در ادبیات عاشقانه، شور معمولاً یکی از مهم‌ترین موتورهای حرکت روایت است. مطالعه عشق اروتیک در «خسرو و شیرین» نیز نشان می‌دهد که کشش عاشقانه نه فقط مضمون، بلکه عنصری در ساخت زیبایی و پویایی داستان است (10). منیژه با دیدن بیژن وارد مرحله‌ای از اشتیاق می‌شود که به سرعت او را به اقدام سوق می‌دهد. در متن فردوسی، دعوت او به روشنی بیانگر این میل است:

«گر آبی خرامان به نزدیک من

بیفروزی این جان تاریک من» (6)

شور در این بیت نه حالتی خاموش، بلکه میلی بیان شده است. منیژه از دیگری می‌خواهد به نزد او بیاید و بنابراین کشش عاطفی را به درخواست و ارتباط تبدیل می‌کند.

شور شیرین نیز از همان آغاز رابطه حضوری تعیین‌کننده دارد، اما نحوه تنظیم آن متفاوت است. شیرین به خسرو علاقه‌مند است و برای دیدن او حرکت می‌کند، اما میل خود را با پذیرش فوری هر نوع رابطه برابر نمی‌داند (8). همین توان فاصله گرفتن از ارضای فوری میل، یکی از ویژگی‌های مهم عاملیت اوست. در واقع، در شیرین می‌توان میان «شدت شور» و «کنترل رفتار ناشی از شور» تمایز گذاشت. او می‌تواند خواهان خسرو باشد و در عین حال به دلیل رفتار یا وضعیت او از وصال خودداری کند. از این جهت، شور شیرین برخلاف شور آغازین منیژه، بیشتر در فرایندی طولانی مهار و بازتنظیم می‌شود.

ضلع سوم نظریه، تصمیم/تعهد است که از نظر پژوهش حاضر بیشترین ارتباط را با مفهوم کنشگری دارد. استرنبرگ میان تصمیم برای دوست داشتن و تعهد به حفظ رابطه در طول زمان ارتباط برقرار می‌کند (11). تعهد هنگامی اهمیت واقعی پیدا می‌کند که رابطه در برابر مانع، رقیب، فاصله یا هزینه قرار گیرد. در روابط انسانی نیز صرف وابستگی عاطفی لزوماً معادل تعهد پایدار نیست و کیفیت تصمیم و رفتار فرد در استمرار رابطه نقش اساسی دارد. پژوهش درباره سبک‌های دلبستگی و صمیمیت زنان نیز نشان می‌دهد که احساس امنیت و نوع پیوند عاطفی در کیفیت رابطه مؤثر است (21). بنابراین در متن ادبی، تعهد را می‌توان از طریق رفتارهایی چون ماندن در رابطه، تحمل هزینه، وفاداری، دفاع از معشوق و تلاش برای ساختن آینده مشترک مشاهده کرد.

در منیژه، تعهد به شکل فداکاری و استمرار همراهی تجسم می‌یابد. پس از گرفتار شدن بیژن، منیژه نه تنها امتیازات خود را از دست

می‌دهد، بلکه از سوی خانواده نیز طرد می‌شود. بیان خود او درباره

هزینه عشق بسیار گویاست:

«بدادم به بیژن تن و خان و مان

کنون گشت بر من چنین بدگمان

همان گنج دینار و تاج گهر

به تاراج دادم همه سربه‌سر

پدر گشته بیزار و خویشان ز من

برهنه دوان بر سر انجمن» (6)

این ابیات تعهد را به صورت هزینه‌ای عینی بازنمایی می‌کنند. منیژه دقیقاً می‌داند که چه چیزهایی را از دست داده است؛ بنابراین تداوم همراهی او را نمی‌توان نتیجه ناآگاهی یا شور زودگذر دانست. او با آگاهی از پیامدهای عشق در کنار بیژن می‌ماند.

در شیرین، تعهد صورتی متفاوت می‌یابد. او نیز در برابر رقیب، فراق و بی‌وفایی خسرو رنج می‌برد، اما حفظ عشق به معنای تسلیم کامل نیست. هنگامی که خسرو با دیگری پیوند دارد، شیرین وضعیت دردناک خود را چنین بیان می‌کند:

«من اینک زنده، او با یار دیگر

ز مهر انگیخته بازار دیگر

فکندم خویشتن را در ملامت

برآمد در جهان بر من قیامت» (8)

در اینجا رنج فراق و استمرار دلبستگی به وضوح دیده می‌شود، اما شیرین در ادامه نیز حق انتخاب خود را کنار نمی‌گذارد. از این رو، تعهد او را می‌توان وفاداری همراه با خودآیینی دانست. این برداشت با پژوهش‌هایی سازگار است که در تحلیل «خسرو و شیرین» از منظر نظریه استرنبرگ، تعهد را یکی از عناصر مهم تکامل رابطه دانسته‌اند (9).

برای پیوند دادن این سه مؤلفه با مفهوم کنشگری، در پژوهش حاضر شور از طریق رفتارهایی چون انتخاب معشوق، آغاز ارتباط، حرکت برای دیدار و بیان میل؛ صمیمیت از طریق گفت‌وگو،



اعتماد، حمایت، همدلی و مراقبت؛ و تعهد از طریق وفاداری، پذیرش هزینه، مقاومت در برابر موانع و تلاش برای حفظ یا تنظیم رابطه شناسایی می‌شود. این الگوی عملیاتی سبب می‌شود نظریه استرنبرگ از یک طبقه‌بندی صرف روان‌شناختی به ابزاری برای تحلیل کنش شخصیت تبدیل شود. رویکردهای بین‌رشته‌ای در مطالعه ادبیات نیز نشان داده‌اند که استفاده از نظریه‌های روان‌شناختی می‌تواند لایه‌هایی از شخصیت و انگیزش را آشکار کند که در خوانش صرفاً توصیفی کمتر دیده می‌شوند (22). همچنین کاربرد رویکردهای روان‌شناختی در نقد متون ادبی فارسی سابقه‌ای قابل توجه دارد (23).

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی با رویکرد تطبیقی است. پیکره اصلی شامل داستان «بیژن و منیژه» در شاهنامه فردوسی و منظومه خسرو و شیرین نظامی است. واحد تحلیل هر گفتار، تصمیم یا رفتار منیژه و شیرین است که با آغاز، ابراز، استمرار، تنظیم یا دفاع از رابطه عاشقانه ارتباط دارد. در مرحله نخست، رفتار هر شخصیت به صورت مستقل با سه ضلع شور، صمیمیت و تعهد سنجیده می‌شود؛ سپس در مرحله تطبیقی، نحوه بروز این مؤلفه‌ها در دو شخصیت با یکدیگر مقایسه می‌گردد. در این فرایند، صرف شمارش نشانه‌ها مدنظر نیست، بلکه معنای هر رفتار در زمینه روایی آن اهمیت دارد. به همین دلیل، برای مثال، «ماندن» منیژه کنار بیژن و «نه گفتن» شیرین به خسرو ممکن است در ظاهر دو رفتار کاملاً متفاوت باشند، اما هر دو می‌توانند صورتی از تعهد کنشگرانه محسوب شوند.

هدف پژوهش ارائه خوانشی است که از یک‌سو به ساختار نظری استرنبرگ وفادار بماند و از سوی دیگر، تفاوت‌های فرهنگی و روایی شخصیت‌های کلاسیک را نادیده نگیرد. نظریه استرنبرگ چارچوب توضیحی پژوهش است، نه معیاری برای فروکاستن همه پیچیدگی‌های متن. بنابراین، تحلیل حاضر نمی‌کوشد ثابت کند منیژه و شیرین دقیقاً مطابق نمونه‌های روابط معاصر رفتار می‌کنند؛

بلکه از مفاهیم شور، صمیمیت و تعهد برای توضیح نحوه تبدیل احساس به کنش استفاده می‌کند. به این ترتیب، امکان مقایسه دو زن در دو فضای متفاوت حماسی و غنایی فراهم می‌شود، بدون آنکه ویژگی‌های ادبی و فرهنگی آثار در یک مدل روان‌شناختی حل شوند.

### کنشگری عاشقانه منیژه و شیرین

منیژه در آغاز داستان با موقعیتی مواجه می‌شود که می‌توان آن را نخستین آزمون عاملیت عاشقانه او دانست. بیژن با انگیزه‌ای متفاوت وارد سرزمین توران شده و حضور او در نزدیکی فضای منیژه، امکان آشنایی را فراهم می‌کند؛ اما این منیژه است که پس از دیدن پهلوان، علاقه خود را پیگیری می‌کند. در شاهنامه، عشق او از همان ابتدا با دیدن، خواستن و اقدام کردن همراه است (6). پژوهشی که نیاز به عشق را در شخصیت منیژه بررسی کرده نیز نشان داده است که گرایش او به پیوند عاطفی نقشی اساسی در انتخاب‌ها و رفتارهایش دارد (7). اهمیت این مرحله آن است که منیژه منتظر نمی‌ماند بیژن همه مسیر ارتباط را طی کند، بلکه از امکانات خود برای برقراری ارتباط استفاده می‌کند. در سطح نظری استرنبرگ، این مرحله بیشترین نزدیکی را با شور دارد؛ اما شور منیژه از همان لحظه نخست جنبه رفتاری پیدا می‌کند.

دعوت منیژه، یکی از صریح‌ترین نشانه‌های این آغازگری است:

«گر آبی خرامان به نزدیک من

بیفروزی این جان تاریک من» (6)

«جان تاریک» در این تصویر با حضور معشوق روشن می‌شود و در عین حال جمله ساختاری امری - دعوتی دارد. زن نه فقط احساس خود را اعلام می‌کند، بلکه از معشوق می‌خواهد وارد فضای او شود. وقتی بیژن دعوت را می‌پذیرد، منیژه نیز خود به استقبال می‌رود:

«منیژه پیامد گرفتش به بر

گشاد از میانش کیانی کمر» (6)



این صحنه در بحث کنشگری اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا ساختار کنش به روشنی دوسویه است. بیژن به سوی منیژه می‌رود، اما منیژه نیز منتظر پذیرش منفعلانه نمی‌ماند. رفتار او نشان می‌دهد که شور عاشقانه در شخصیت زن به حرکت و استقبال تبدیل شده است. در نظریه استرنبرگ، شور همان نیروی برانگیزاننده نزدیکی است (11) و این صحنه نمونه‌ای روشن از تبدیل آن به کنش روایی است.

با این حال، شور آغازین منیژه دارای وجهی مسئله‌مند نیز هست. ناتوانی او در پذیرفتن جدایی از بیژن سبب می‌شود برای انتقال او به کاخ از داروی بیهوشی استفاده کند (6). در تحلیل کنشگری نباید هر نوع اقدام زنانه را الزاماً مطلوب یا اخلاقاً موجه دانست. عاملیت به معنای توان تصمیم‌گیری و اثرگذاری بر مسیر واقعه است، نه بی‌خطا بودن تصمیم. این رفتار منیژه نشان می‌دهد که شدت شور می‌تواند بر تشخیص مرز اختیار دیگری غلبه کند. همین جنبه، شخصیت او را از الگویی آرمانی و یک‌بعدی دور می‌کند و به شخصیتی پیچیده‌تر تبدیل می‌سازد. اهمیت تحلیل استرنبرگی نیز در همین جاست: حضور شدید شور، بدون توازن کامل با ابعاد دیگر، ممکن است رفتار رابطه را بی‌ثبات یا شتابزده کند (11).

رابطه منیژه زمانی به مرحله‌ای عمیق‌تر می‌رسد که امکانات لذت و امنیت از میان می‌روند. آشکار شدن حضور بیژن و خشم افراسیاب، نقطه عطفی در داستان است؛ زیرا از این لحظه عشق دیگر صرفاً تجربه‌ای شورانگیز نیست و باید در برابر هزینه آزمایش شود. منیژه امتیازات پیشین خود را از دست می‌دهد، اما بیژن را ترک نمی‌کند (6). در این مرحله، عناصر صمیمیت و تعهد بر شور غلبه پیدا می‌کنند. اگر رابطه تنها بر کشش اولیه مبتنی بود، از میان رفتن شرایط مساعد می‌توانست پایان آن باشد؛ اما منیژه درست زمانی بیشترین فعالیت را نشان می‌دهد که بیژن به کمترین قدرت رسیده است.

از منظر صمیمیت، رفتار منیژه نمونه‌ای روشن از تبدیل عاطفه به مراقبت است. او کنار چاه می‌ماند و برای تأمین غذای بیژن تلاش می‌کند. فردوسی این دگرگونی وضعیت شاهزاده تورانی را در بیتی موجز بیان می‌کند:

«چو از کوه خورشید سر برزدی

منیژه به هر در همی نان چدی» (6)

تقابل میان جایگاه پیشین منیژه و «نان چیدن» او در کوی و برزن، یکی از قوی‌ترین شواهد عاملیت اوست. او از رفاه دربار به وضعیت محرومیت سقوط کرده، اما در همین سقوط، اراده و وفاداری‌اش بیشتر آشکار شده است. در دیدگاهی که عشق را فعالیت همراه با مراقبت می‌داند، ارزش رابطه زمانی آشکار می‌شود که فرد مسئولیت رنج دیگری را می‌پذیرد (15). منیژه دقیقاً چنین نقشی دارد: رنج بیژن را تماشا نمی‌کند، بلکه برای کاهش آن اقدام می‌کند.

صمیمیت منیژه از جنس نزدیکی مبتنی بر آسیب‌پذیری مشترک است. بیژن در مقام پهلوان دیگر قادر نیست نقشی ستی از حمایت مردانه ایفا کند و همین وارونگی، زن را در مرکز عمل قرار می‌دهد. منیژه خوراک می‌آورد، پیام می‌برد و برای یافتن راه نجات تلاش می‌کند. ارتباط عاطفی در چنین وضعی نه با سخنان عاشقانه، بلکه با اعتماد و مشارکت در بحران ساخته می‌شود. مطالعات مربوط به روابط عاطفی نیز حمایت و پاسخ‌گویی به نیاز دیگری را از نمودهای مهم نزدیکی می‌دانند (19). بنابراین صمیمیت در داستان منیژه را می‌توان «صمیمیت مراقبتی» نامید؛ الگویی که در آن پیوند عاطفی از طریق خدمت، حضور و پذیرش رنج مشترک بیان می‌شود.

تعهد منیژه در گفتار خود او نیز بازتابی مستقیم دارد. هنگامی که احساس می‌کند بیژن نسبت به او بدگمان شده است، برای اثبات وفاداری خود از هزینه‌هایی سخن می‌گوید که پرداخته است:

«بدادم به بیژن تن و خان و مان

کنون گشت بر من چنین بدگمان

همان گنج دینار و تاج گهر

به تاراج دادم همه سربه‌سر

پدر گشته بیزار و خویشان ز من

برهنه دوان بر سر انجمن» (6)

در این ابیات، تعهد نه مفهومی انتزاعی، بلکه مجموعه‌ای از فقدان‌های مشخص است: خانه، ثروت، حمایت پدر، خویشاوندان و منزلت. منیژه این فقدان‌ها را می‌شناسد و در عین حال از انتخاب خود بازنگشته است. از این جهت، تعهد او با تصمیم آگاهانه برای ماندن در رابطه ارتباط پیدا می‌کند. در چارچوب استرنبرگ، همین استمرار انتخاب در طول زمان یکی از نشانه‌های اصلی مؤلفه تعهد است (11).

اوج عاملیت منیژه در روند نجات بیژن رخ می‌دهد. او با شنیدن حضور کاروان ایرانی برای یافتن راه کمک اقدام می‌کند و سپس واسطه ارتباط میان بیژن و رستم می‌شود (6). در این موقعیت، منیژه صرفاً زنی نیست که باید همراه محبوبش نجات داده شود؛ او اطلاعات، ارتباط و اقدام لازم برای ممکن شدن نجات را فراهم می‌کند. این وارونگی نقش یکی از مهم‌ترین عناصر شخصیت اوست. در بسیاری از الگوهای روایی، زن در انتظار قهرمان نجات‌دهنده قرار می‌گیرد؛ در داستان بیژن و منیژه، پهلوان بزرگ رستم قدرت لازم برای رهایی را دارد، اما فعالیت منیژه یکی از حلقه‌های ضروری زنجیره نجات است. به همین دلیل، کنشگری او را می‌توان علاوه بر ایثارگرانه بودن، «نجات‌بخش» دانست.

شیرین نیز با شور آغاز می‌کند، اما مسیر عاملیت او از آغاز صورتی متفاوت می‌یابد. آشنایی نخستین او با خسرو از راه روایت و تصویر صورت می‌گیرد و سپس این میل به حرکت تبدیل می‌شود (8). شیرین برای یافتن معشوق خود سفر می‌کند و بدین ترتیب مانند منیژه در موقعیت ثابت باقی نمی‌ماند. عشق به لحاظ فضایی او را از محدوده پیشین زندگی خارج می‌سازد. مطالعه عشق در نظام

فکری نظامی نیز بر قدرت تحول‌آفرین آن تأکید کرده است (24). حرکت شیرین را می‌توان نخستین صورت این تحول دانست: عشق او را وادار می‌کند جهان شناخته‌شده را ترک کند و به سوی موضوع انتخاب خود برود.

با وجود شور شدید، مهم‌ترین ویژگی شیرین توانایی او در حفظ فاصله میان میل و تسلیم است. نظامی بارها نشان می‌دهد که شیرین عاشق خسرو است، اما عشق خود را به معنای حق مطلق خسرو بر خویشتن نمی‌فهمد (8). همین امر سبب می‌شود در برابر برخی خواسته‌های او مقاومت کند. رفتار شیرین از این جهت با مفهوم انتخاب در عشق تناسب دارد؛ انتخاب عاشقانه زمانی واجد عاملیت است که فرد امکان پذیرش یا رد را حفظ کند. در برخی دیدگاه‌های مربوط به عشق نیز انتخاب آگاهانه و توان ساختن رابطه بر اساس ارزش‌های فردی از عناصر مهم رابطه سالم دانسته شده است (25). شیرین در دوره‌های فراق نیز پیوند عاطفی خود را از دست نمی‌دهد. هنگامی که خسرو با مریم همراه شده است، رنج او با زبان صریح بیان می‌شود:

«من اینک زنده، او با یار دیگر

ز مهر انگیخته بازار دیگر

فکندم خویشتن را در ملامت

برآمد در جهان بر من قیامت» (8)

این ابیات نشان می‌دهد که وفاداری شیرین بدون رنج نیست. او از رفتار خسرو آسیب می‌بیند، اما دلبستگی‌اش پایان نمی‌یابد. با این همه، این ماندن به انفعال تبدیل نمی‌شود. شیرین همچنان معیارهای خود را برای رابطه حفظ می‌کند و خواست خسرو را بی‌چون‌وچرا نمی‌پذیرد.

صورت روشن‌تر این استقلال در ابیات زیر آشکار است:

«شکیبایی کنم چندان و یک روز

درآید از در مهر آن دل‌افروز

نه آن مرغم که بر من کس نهد قید

نه هر بازی تواند کردنم صید» (8)

شیرین در دو بیت نخست پایداری و تعهد خود را نشان می‌دهد و در دو مصراع بعد، حدود همین تعهد را مشخص می‌کند. او «شکیبا» است، اما «در قید» نمی‌رود. بنابراین وفاداری و آزادی در شخصیت او دو مفهوم متضاد نیستند. این ویژگی سبب می‌شود تعهد شیرین را از تعهد منیژه متمایز کنیم. منیژه تعهد را عمدتاً از طریق ازخودگذشتگی نشان می‌دهد، در حالی که شیرین آن را از طریق ماندن در عشق و همزمان حفظ حق تعیین شرایط رابطه آشکار می‌سازد.

صمیمیت شیرین نیز بر خلاف منیژه بیشتر به گفت‌وگو و شناخت متقابل متکی است. رابطه خسرو و شیرین طی یک فرایند طولانی از مکاتبه، دیدار، قهر، توصیه و گفت‌وگوی انتقادی عبور می‌کند (9). شیرین در این رابطه تنها دریافت‌کننده سخنان عاشقانه نیست؛ او درباره خسرو قضاوت می‌کند و او را با معیار عشق می‌سنجد. هنگامی که خسرو رفتار خود را با جایگاه سلطنتی توجیه می‌کند، شیرین غرور او را مستقیماً نقد می‌کند:

«هنوزم ناز دولت می‌نمایی

هنوز از راه جباری درآیی

هنوزت در سر از شاهی غرور است

دریغا کاین غرور از عشق دور است» (8)

این ابیات یکی از مهم‌ترین شواهد عاملیت کلامی شیرین‌اند. زن در برابر معشوقی که پادشاه نیز هست، معیار اخلاقی رابطه را مطرح می‌کند و از موضع پایین‌تر و خاموش سخن نمی‌گوید. او میان منطق قدرت و منطق عشق تمایز می‌گذارد و خسرو را متوجه ناسازگاری غرور سلطنتی با رابطه عاشقانه می‌کند. بنابراین کلام در شخصیت شیرین ابزار کنش است؛ او با سخن گفتن می‌کوشد رفتار معشوق و در نتیجه ساخت رابطه را تغییر دهد.

این ویژگی سبب می‌شود نقش شیرین در تحول خسرو نیز اهمیت پیدا کند. عشق در منظومه نظامی صرفاً مسیر دستیابی پادشاه به زن

زیبا نیست؛ خسرو باید در فرایند رابطه با محدودیت‌هایی مواجه شود و بیاموزد که قدرت سیاسی به‌تنهایی برای تصاحب عشق کافی نیست. در پژوهش‌های مربوط به «خسرو و شیرین»، عشق به عنوان نیرویی که بر شخصیت و رفتار اثر می‌گذارد مورد توجه قرار گرفته است (24). شیرین یکی از عوامل این تحول است، زیرا با مقاومت خود خسرو را وادار می‌کند با مرز میان «خواستن» و «شایستگی رابطه» مواجه شود.

در نتیجه، منیژه و شیرین هر دو از شور به سوی صمیمیت و تعهد حرکت می‌کنند، اما مسیر آنها یکسان نیست. منیژه در بحران به اوج می‌رسد و قدرت شخصیتش در مراقبت و نجات آشکار می‌شود. شیرین در فرایند طولانی مذاکره و مقاومت به اوج می‌رسد و قدرتش در توان تعیین حدود رابطه و نقد قدرت مردانه مشاهده می‌شود. هر دو زن عاشق‌اند، اما عشق آنان دو زبان کنش متفاوت می‌سازد: زبان منیژه بیشتر زبان حضور و فداکاری است و زبان شیرین بیشتر زبان انتخاب و مذاکره.

#### تحلیل تطبیقی کنشگری زنان بر اساس نظریه مثلث عشق استرنبرگ

نخستین محور مقایسه منیژه و شیرین، نسبت شور عاشقانه با آغازگری زن است. در هر دو روایت، زن پیش از آنکه رابطه به صورت رسمی و تثبیت‌شده شکل بگیرد، نقشی فعال در حرکت آن دارد. منیژه پس از دیدن بیژن به واسطه دایه امکان دیدار را فراهم می‌کند و دعوت خویش را آشکارا بیان می‌نماید (6). شیرین نیز پس از آگاهی از خسرو، برای رسیدن به او از محدوده پیشین خود خارج می‌شود (8). بنابراین شور در هر دو شخصیت مولد حرکت است. این نکته با تعریف استرنبرگ از شور به عنوان جنبه انگیزشی عشق هماهنگ است (11). با این حال، شکل این حرکت متفاوت است. شور منیژه مستقیم، فوری و حادثه‌محور است، در حالی که شور شیرین در مسیری طولانی‌تر با کنترل و بازاندیشی همراه می‌شود.

این تفاوت را می‌توان در نحوه مواجهه دو زن با فاصله و جدایی دید. منیژه پس از شکل‌گیری نخستین پیوند، جدا شدن از بیژن را دشوار می‌یابد و برای جلوگیری از جدایی حتی به اقدامی افراطی دست می‌زند. در مقابل، شیرین بارها فاصله و تأخیر را می‌پذیرد تا رابطه با معیار مطلوب او سازگار شود. این تفاوت نشان می‌دهد که شدت شور لزوماً با میزان عاملیت برابر نیست؛ گاهی عاملیت در اقدام سریع آشکار می‌شود و گاه در توان مهار اقدام. نظریه استرنبرگ نیز بر توازن مؤلفه‌ها تأکید می‌کند و غلبه یک ضلع می‌تواند کیفیت خاصی به رابطه بدهد (11). بر همین اساس، شور آغازین منیژه بیشتر حالت بسیج‌کننده دارد، در حالی که شور شیرین به تدریج با تصمیم و تعهد تنظیم می‌شود.

با وجود این تفاوت، هر دو زن آشکارا از الگوی «معشوق صرفاً منتظر» فاصله دارند. دعوت منیژه:

«گر آبی خرامان به نزدیک من

بی‌فروزی این جان تاریک من» (6)

و تصمیم شیرین برای حرکت به سوی خسرو دو صورت از یک اصل‌اند: زن خود خواستار دیدار است. از این حیث، نگاه و میل زنانه در هر دو متن قابلیت بیان پیدا کرده است. این نکته به‌ویژه در مطالعه تاریخی شخصیت زن اهمیت دارد، زیرا تجربه عشق زن فقط در قالب واکنش به خواست مرد تصویر نمی‌شود. پژوهش مربوط به تجربه زنان از عشق نیز نشان داده است که انتخاب و معنایی که زن به رابطه می‌دهد برای فهم جایگاه او در عشق اهمیت اساسی دارد (5). البته شرایط اجتماعی زنان معاصر با شخصیت‌های کلاسیک یکسان نیست، اما مفهوم انتخاب امکان مقایسه نظری سطح رفتار را فراهم می‌سازد.

محور دوم، صمیمیت است. در منیژه، صمیمیت بیش از هر چیز در مراقبت جسمانی و عاطفی دیده می‌شود. پس از زندانی شدن بیژن، رابطه به وضعیتی می‌رسد که هیچ منفعت بیرونی برای منیژه ندارد؛ با وجود این، او کنار معشوق می‌ماند. بیت:

«چو از کوه خورشید سر برزدی

منیژه به هر در همی نان چدی» (6)

فشرده‌ترین تصویر از این صمیمیت است. زن برای دیگری در سطح نیازهای روزمره تلاش می‌کند. این نوع صمیمیت را می‌توان «صمیمیت مراقبتی» نامید، زیرا بیشترین نمودش در حضور عملی کنار فرد آسیب‌پذیر است. در دیدگاه فروم نیز مراقبت از دیگری از عناصر اصلی عشق فعال است (15).

در شیرین، صمیمیت بیشتر به صورت «صمیمیت گفت‌وگویی» ظاهر می‌شود. او با خسرو رابطه‌ای دارد که در آن عشق بدون کلام انتقادی ممکن نیست. شیرین درباره بی‌وفایی، غرور، رفتار و کیفیت رابطه سخن می‌گوید. ارتباط بین فردی زمانی عمیق‌تر می‌شود که طرفین بتوانند معنا، خواست و ارزیابی خود را در رابطه مبادله کنند (18). بنابراین انتقاد شیرین از خسرو الزاماً نفی صمیمیت نیست؛ می‌تواند نشانه سطحی از نزدیکی باشد که در آن زن حق بیان ناخشنودی را برای خود محفوظ می‌داند. ابیات «هنوزم ناز دولت می‌نمایی...» دقیقاً چنین موقعیتی را بازتاب می‌دهند (8).

از این نظر، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها آن است که منیژه در موقعیت ضعف مرد کنشگر می‌شود، اما شیرین در برابر قدرت مرد. بیژن گرفتار در چاه، موضوع مراقبت منیژه است؛ خسرو پادشاه، طرف گفت‌وگو و مقاومت شیرین. این تفاوت، صورت عاملیت آنان را شکل می‌دهد. منیژه باید برای بقای محبوب وارد عمل شود؛ شیرین باید برای حفظ کیفیت رابطه در برابر قدرت معشوق مرز ایجاد کند. بنابراین یکی از طریق حمایت و دیگری از طریق مقاومت صمیمیت را فعال می‌کند. این دو رفتار در ظاهر متضادند، اما هر دو از این اصل ناشی می‌شوند که زن رابطه را مسئله خود می‌داند و نسبت به آن تصمیم می‌گیرد.

محور سوم و مهم‌ترین محور مقایسه، تعهد است. در منیژه، تعهد از خلال دست دادن قابل سنجش می‌شود. او وقتی می‌گوید:

«بدادم به بیژن تن و خان و مان

کنون گشت بر من چنین بدگمان» (6)

در حقیقت صورت‌بندی شخصی خود از تعهد را عرضه می‌کند. «خان و مان» در اینجا فقط دارایی نیست؛ نماد جایگاه، امنیت و تعلق اجتماعی اوست. در ادامه نیز از گنج و تاج و بیزاری پدر و خویشان سخن می‌گوید. بنابراین تعهد منیژه صورت ایثارگرانه دارد. او با انتخاب محبوب، پیوند خود را با بخش بزرگی از نظم پیشین زندگی قطع می‌کند.

شیرین نیز متعهد است، اما روش اثبات تعهدش متفاوت است. او می‌تواند از رفتار خسرو رنجیده باشد و در عین حال عشق را حفظ کند:

«من اینک زنده، او با یار دیگر

ز مهر انگيخته بازار دیگر» (8)

با این حال، وفاداری او سبب نمی‌شود که هر شکل از وصال را بپذیرد. جمله شاعرانه «نه آن مرغم که بر من کس نهد قید» تصویری بسیار مناسب از تعهدی است که استقلال را نابود نمی‌کند (8). بنابراین می‌توان تعهد منیژه را «تعهد ایثارگرانه» و تعهد شیرین را «تعهد خودآیین» نامید. هر دو پایدارند، اما یکی پایداری را با ازخودگذشتگی و دیگری با وفاداری همراه با مرزبندی نشان می‌دهد.

این تمایز برای خوانش زنان در ادبیات کلاسیک اهمیت نظری دارد. گاهی فداکاری زن به سرعت با انفعال برابر گرفته می‌شود، در حالی که منیژه آگاهانه تصمیم به ماندن می‌گیرد و سپس برای نجات محبوب دست به اقدام می‌زند. همچنین گاهی مقاومت زن در برابر مرد به عنوان ضعف عشق یا «ناز» تقلیل داده می‌شود، حال آنکه در مورد شیرین بسیاری از این مقاومت‌ها بخشی از تلاش او برای تنظیم رابطه‌اند. این ویژگی در پژوهش‌های مرتبط با نظریه استرنبرگ در «خسرو و شیرین» نیز قابل مشاهده است؛ زیرا عشق این دو صرفاً شورآلود نیست و عنصر تعهد و صمیمیت در تکامل

آن نقش دارد (9). بنابراین تعهد نباید فقط با تسلیم یا ماندن

فیزیکی سنجیده شود؛ نوع و کیفیت تصمیم نیز اهمیت دارد.

نسبت عشق و قدرت چهارمین محور اساسی مقایسه است. منیژه با قدرت پدرانه و سیاسی افراسیاب مواجه است. انتخاب بیژن فقط انتخاب یک مرد از سوی یک زن نیست؛ بیژن متعلق به جبهه ایران و منیژه دختر پادشاه توران است (6). در نتیجه، عشق او به شکلی ناخواسته مرز سیاسی را نیز زیر سؤال می‌برد. منیژه میان تعلق خانوادگی و انتخاب عاشقانه درگیر می‌شود و سرانجام هزینه انتخاب دوم را می‌پذیرد. در اینجا عاملیت زن در برابر ساخت قدرتی عمل می‌کند که هم خانوادگی و هم سیاسی است.

شیرین نیز در برابر قدرت قرار دارد، اما نوع قدرت متفاوت است. او با پدر مقتدر دشمن روبه‌رو نیست، بلکه با مردی مواجه است که خود معشوق او و همزمان شاه است. این ساختار رابطه امکان نوع پیچیده‌تری از مذاکره را ایجاد می‌کند. شیرین نمی‌خواهد خسرو را ترک کند، اما نمی‌خواهد نیز عشق به امتداد قدرت سلطنتی تبدیل شود. از همین رو به او می‌گوید:

«هنوزت در سر از شاهی غرور است

دریغا کاین غرور از عشق دور است» (8)

این بیت مرز میان دو منطق را مشخص می‌کند: در منطق سلطنت، خسرو فرمان می‌دهد؛ در منطق عشق، باید رابطه‌ای متقابل شکل گیرد. شیرین با یادآوری این تفاوت، اقتدار سیاسی خسرو را از حق تسلط بر رابطه جدا می‌کند.

از منظر ارتباطی نیز رفتار شیرین اهمیت دارد. رابطه‌ای که در آن یک طرف امکان بیان مخالفت ندارد، از نظر ساخت ارتباطی با رابطه‌ای که در آن مذاکره و بازخورد وجود دارد تفاوت بنیادین دارد (26). شیرین از ابزار زبان برای بازتعریف رابطه استفاده می‌کند. در مقابل، ابزار اصلی منیژه بیشتر عمل است. این تفاوت سبب می‌شود بتوان از دو «زبان کنشگری» سخن گفت: منیژه زبان عملی - مراقبتی دارد و شیرین زبان گفت‌وگویی - تنظیمی. البته

منیژه نیز سخن می‌گوید و شیرین نیز عمل می‌کند؛ بحث بر سر گرایش غالب در ساخت روایی هر شخصیت است.

حرکت مکانی نیز نقطه مشترک مهمی میان دو زن است. زنان در هر دو روایت از فضای تعیین‌شده اولیه خود خارج می‌شوند. منیژه از فضای درباری به حاشیه‌ای محروم و سپس به مسیر جست‌وجوی کمک منتقل می‌شود. شیرین نیز برای یافتن خسرو سفر می‌کند و جغرافیای زندگی خود را در نتیجه انتخاب عاشقانه تغییر می‌دهد (8). حرکت در اینجا تنها رخداد مکانی نیست؛ نشانه‌ای از تبدیل میل به عمل است. شخصیت زن حاضر است برای تحقق خواست خود مکان، امنیت و وضعیت پیشین را ترک کند. از این جهت، سفر و جابه‌جایی را می‌توان یکی از شاخص‌های روایی عاملیت عاشقانه دانست.

تفاوت مهم دیگر، نسبت هر زن با «خود» در تجربه عشق است. منیژه در عشق تا مرز از دست دادن تقریباً همه نشانه‌های زندگی پیشین پیش می‌رود. هویت او در بخش بحرانی داستان به شدت با حمایت از بیژن درهم می‌آمیزد. این امر او را به نمونه‌ای بسیار قدرتمند از عشق ایثارگر تبدیل می‌کند. در مقابل، شیرین حتی در عمیق‌ترین مراحل عشق، بخشی از فاصله خود را حفظ می‌کند. «نه آن مرغم که بر من کس نهد قید» نه صرفاً یک اعلام غرور شخصی، بلکه بیان آن است که رابطه نباید تمامیت فردی او را از میان ببرد. این دو الگو لزوماً در برابر هم ارزش‌گذاری نمی‌شوند؛ هر یک صورتی متفاوت از عاملیت را نشان می‌دهد.

در چارچوب استرنبرگ، هر دو رابطه قابلیت نزدیک شدن به ترکیبی از شور، صمیمیت و تعهد را دارند. پژوهش‌های پیشین نیز درباره رابطه خسرو و شیرین بر حضور هر سه مؤلفه تأکید کرده‌اند (9). درباره منیژه نیز تحلیل نیاز به عشق نشان می‌دهد که پیوند عاطفی او از سطح میل گذرا فراتر می‌رود (7). اما یافته مهم مقاله حاضر این است که حضور سه مؤلفه مشابه به رفتار یکسان منجر نمی‌شود. «شور» در منیژه به دعوت مستقیم و اقدام سریع و در

شیرین به حرکت همراه با کنترل تبدیل می‌شود؛ «صمیمیت» در منیژه به مراقبت و در شیرین به گفت‌وگو و ارزیابی رابطه؛ و «تعهد» در منیژه به ایثار و در شیرین به وفاداری همراه با حفظ مرز.

این یافته نشان می‌دهد که نظریه استرنبرگ در تحلیل ادبی زمانی سودمندتر است که از تعیین نوع عشق فراتر رود و به بررسی صورت‌های روایی هر ضلع بپردازد. صرف اینکه گفته شود رابطه‌ای دارای شور، صمیمیت و تعهد است، بخش زیادی از ویژگی شخصیت را پنهان می‌کند. برای مثال، دو زن ممکن است هر دو متعهد باشند، اما یکی تعهد را با ماندن در کنار مرد گرفتار و دیگری با رد کردن خواسته مرد قدرتمند آشکار کند. بنابراین «چگونگی» بروز مؤلفه‌ها به اندازه «وجود» آنها اهمیت دارد. پژوهش‌های مربوط به کاربرد نظریه استرنبرگ در نقد ادبی نیز بر امکان تحلیل تحول و تغییر مؤلفه‌ها در متن تأکید کرده‌اند (12).

بر این مبنا، منیژه را می‌توان دارای الگویی از «کنشگری ایثارگر - نجات‌بخش» دانست. آغازگری او آشکار است، اما هویت نهایی این کنشگری در مرحله بحران شکل می‌گیرد. زمانی که بیژن زندانی است و امکان بازگشت منیژه به امنیت عملاً در برابر انتخاب او قرار گرفته، زن ماندن را انتخاب می‌کند. سپس از سطح وفاداری عاطفی فراتر می‌رود و برای نجات وارد شبکه اقدام می‌شود. او در فرایند رهایی بیژن حامل اطلاعات و عامل ارتباط است. بنابراین منیژه نه تنها پایدار می‌ماند، بلکه عشق را به کار عملی تبدیل می‌کند.

در برابر آن، شیرین الگوی «کنشگری خودآیین - مذاکره‌گر» را نشان می‌دهد. عاملیت او در آغاز سفر و انتخاب معشوق آشکار می‌شود، اما اهمیت اصلی‌اش در طولانی‌ترین بخش‌های رابطه است؛ جایی که باید میان شور، وفاداری و حفظ خویشتن تعادل برقرار کند. شیرین با خسرو اختلاف دارد، از او انتقاد می‌کند، گاه وصال را به تأخیر می‌اندازد و از اقتدار پادشاهی او هراس مطلق

## نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی منیژه و شیرین نشان داد که مفهوم کنشگری زنان می‌تواند زاویه‌ای مؤثر برای بازخوانی داستان‌های عاشقانه ادبیات کلاسیک فارسی فراهم کند. اگر این دو شخصیت صرفاً از منظر جایگاه سنتی «معشوق» دیده شوند، بخش مهمی از نقش آنان در ساخت و حرکت روایت نادیده می‌ماند. هر دو زن نه تنها موضوع عشق مردان‌اند، بلکه خود می‌بینند، انتخاب می‌کنند، میل خود را تجربه و بیان می‌کنند، برای تحقق خواست خویش اقدام می‌کنند و در مراحل مختلف رابطه تصمیم‌هایی می‌گیرند که مسیر داستان را تغییر می‌دهد. بنابراین عشق در شخصیت آنان یک وضعیت عاطفی منفعل نیست، بلکه به حوزه‌ای برای بروز اراده، خطرپذیری، مراقبت، مقاومت و انتخاب تبدیل می‌شود.

بررسی منیژه نشان داد که کنشگری او از همان آغاز عشق قابل مشاهده است. او پس از دیدن بیژن، برای شناختن او اقدام می‌کند، امکان دیدار را فراهم می‌آورد و به صورت مستقیم علاقه خود را نشان می‌دهد. این آغازگری، او را از تصویر زنی که فقط منتظر حرکت عاشق مرد است دور می‌کند. با این حال، اهمیت اصلی شخصیت منیژه در مرحله‌ای آشکار می‌شود که رابطه از شور و لذت اولیه وارد بحران می‌گردد. در این مرحله است که مشخص می‌شود عشق او تنها بر جذابیت پهلوان جوان استوار نبوده است. منیژه در کنار بیژن گرفتار می‌ماند و خود را با سرنوشت او پیوند می‌دهد.

صمیمیت در شخصیت منیژه بیش از هر چیز به صورت مراقبت ظاهر می‌شود. تصویر شاهزاده‌ای که برای معشوق زندانی خود به جست‌وجوی نان می‌رود، یکی از روشن‌ترین جلوه‌های تبدیل عشق به عمل در داستان است. منیژه در موقعیتی که بیژن قدرت حمایت از او را ندارد، خود به عنصر حمایت‌کننده تبدیل می‌شود. در نتیجه، نقش‌های آشنای قهرمان مرد و زن نیازمند نجات،

ندارد. در عین حال، از عشق دست نمی‌کشد. همین جمع میان پایداری و مقاومت است که شخصیت او را پیچیده می‌کند.

در سطح روایت نیز هر دو زن نقشی علی دارند. اگر منیژه از داستان حذف شود یا تصمیم‌های او منفعلاًنه شود، نه آشنایی عاشقانه به همان شکل رخ می‌دهد و نه نجات بیژن مسیر موجود را طی می‌کند. اگر شیرین نیز بلافاصله و بدون شرط خواست خسرو را بپذیرد، بخش عظیمی از کشمکش، تأخیر و تحول اخلاقی داستان از میان می‌رود. بنابراین کنشگری آنان صرفاً ویژگی روانی شخصیت نیست؛ یکی از نیروهای تولیدکننده ساختار داستان است.

زن نه حاشیه روایت، بلکه در مواردی علت حرکت آن است. این تحلیل همچنین به بازنگری در مفهوم «معشوق» کمک می‌کند. معشوق در معنای ساده، موضوع میل عاشق است؛ اما منیژه و شیرین خود نیز صاحب میل‌اند. منیژه دعوت می‌کند، در آغوش می‌گیرد، می‌ماند، نان می‌جوید و برای نجات می‌کوشد. شیرین سفر می‌کند، انتظار می‌کشد، اعتراض می‌کند، شرط می‌گذارد و غرور پادشاه را نقد می‌کند. در نتیجه، آنان همزمان «معشوق» و «عاشق» هستند. این دوغانگی یکی از عوامل مهم قدرت شخصیت‌پردازی آنان در سنت ادبی فارسی است.

در نهایت، مقایسه نشان می‌دهد که تفاوت ژانری دو متن نیز در صورت‌بندی کنشگری بی‌تأثیر نیست. شاهنامه در ساختار حماسی خود منیژه را در وضعیت خطر، مرز سیاسی، زندان و نجات قرار می‌دهد و به همین دلیل عاملیت او غالباً شکلی عملی و بحرانی دارد. خسرو و شیرین در فضای غنایی - داستانی خود مجال بیشتری برای گسترش گفت‌وگو، انتظار، رقابت و کشاکش درونی رابطه فراهم می‌کند و عاملیت شیرین نیز بیشتر در سطح تنظیم طولانی‌مدت رابطه نمود می‌یابد. با این همه، هر دو متن نشان می‌دهند که زن عاشق در ادبیات کلاسیک فارسی می‌تواند نیرویی برای تغییر وضعیت باشد، نه صرفاً موضوعی برای توصیف زیبایی.



دست‌کم در بخشی از داستان، دگرگون می‌شوند. زن در اینجا نه فقط شریک رنج، بلکه یکی از عاملان امکان نجات مرد است. تعهد منیژه نیز به سبب هزینه‌های واقعی انتخاب او برجسته است. از دست دادن خان‌ومان، ثروت، حمایت پدر و پیوند با خویشان نشان می‌دهد که عشق او بدون پیامد نیست. ارزش این تعهد دقیقاً در این است که منیژه پس از آشکار شدن هزینه‌ها از انتخاب خود عقب‌نشینی نمی‌کند. او می‌داند چه چیزهایی را از دست داده و در عین حال برای حفظ معشوق و نجات او تلاش می‌کند. از این رو، الگوی کنشگری او را می‌توان ایثارگر و نجات‌بخش نامید؛ الگویی که عاملیت را در توان پرداخت هزینه، ماندن در بحران و تبدیل محبت به اقدام نشان می‌دهد.

شیرین از سوی دیگر، الگویی متفاوت از کنشگری زنانه ارائه می‌کند. او نیز مانند منیژه در آغاز عشق نقش فعال دارد و برای رسیدن به معشوق حرکت می‌کند، اما عاملیت اصلی‌اش در نحوه مدیریت رابطه با خسرو آشکار می‌شود. شیرین عشق شدید را با پذیرش بی‌قید و شرط یکی نمی‌گیرد. او می‌تواند خواهان خسرو باشد، برای او رنج بکشد و در انتظارش بماند، اما در عین حال رابطه‌ای را که با معیارهای سازگار نیست نپذیرد. همین ویژگی، عشق او را به تجربه‌ای آمیخته با استقلال تبدیل می‌کند.

مهم‌ترین صورت کنشگری شیرین، توان او برای حفظ مرزهای فردی در رابطه‌ای نابرابر از حیث قدرت است. خسرو تنها معشوق او نیست، بلکه پادشاه است و از امتیازهای سیاسی و نمادین فراوانی برخوردار است. با این همه، شیرین قدرت سلطنتی او را به حق فرمان‌روایی بر عشق تبدیل نمی‌کند. او رفتار خسرو را ارزیابی می‌کند، غرورش را نقد می‌کند و در مواقع لازم در برابر خواسته او مقاومت نشان می‌دهد. بنابراین شیرین در مقام زنی عاشق، همچنان حق قضاوت و انتخاب خود را حفظ می‌کند.

در شیرین، تعهد به معنای در قید بودن نیست. او می‌تواند شکیبایی کند و در عین حال اعلام کند که هر کسی قادر به صید و مقید

کردن او نیست. این جمع میان وفاداری و خودآیینی، یکی از پیچیده‌ترین ابعاد شخصیت اوست. از این رو، عاملیت شیرین را می‌توان خودآیین و مذاکره‌گر نامید. او به جای آنکه عشق را تنها با فدا کردن خویشتن اثبات کند، تلاش می‌کند شرایطی ایجاد کند که در آن رابطه با شأن و انتخاب او سازگار باشد.

کاربرد نظریه مثلث عشق استرنبرگ نشان داد که سه مؤلفه شور، صمیمیت و تعهد در هر دو شخصیت حضور دارند، اما اهمیت اصلی در نحوه تبدیل این مؤلفه‌ها به رفتار است. شور منیژه بیشتر فوری، آشکار و بسیج‌کننده است و او را به آغاز ارتباط و اقدام سریع سوق می‌دهد؛ در حالی که شور شیرین با فرایندی طولانی‌تر از کنترل و ارزیابی همراه می‌شود. هر دو زن میل خود را پنهان نمی‌کنند، اما شیوه مدیریت آن متفاوت است.

صمیمیت نیز دو صورت متمایز پیدا می‌کند. منیژه صمیمیت را عمدتاً با مراقبت، همراهی و مشارکت در رنج محبوب نشان می‌دهد. شیرین صمیمیت را بیشتر در فرایند گفت‌وگو، شناخت، نقد، اختلاف و بازتعریف رابطه آشکار می‌کند. بنابراین صمیمیت در یکی بیشتر مراقبتی و در دیگری بیشتر گفت‌وگویی است. این تفاوت نشان می‌دهد که حضور یک مؤلفه روان‌شناختی واحد در دو روایت لزوماً به یک الگوی رفتاری یکسان منجر نمی‌شود.

تعهد نیز در هر دو شخصیت قدرتمند است، اما در منیژه از خلال فداکاری و در شیرین از خلال پایداری همراه با حفظ استقلال تحقق می‌یابد. این نتیجه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تحلیل تطبیقی است، زیرا نشان می‌دهد مفهوم تعهد نباید به معنای واحدی مانند تسلیم یا ماندن ساده تقلیل داده شود. شخصیت می‌تواند متعهد باشد و مقاومت کند، همان‌گونه که می‌تواند با انتخاب آگاهانه برای دیگری هزینه پردازد و همچنان فاعل تصمیم خود باقی بماند.

تحلیل نسبت عشق و قدرت نیز نشان داد که عاملیت هر دو زن در مواجهه با ساختارهای اقتدار آشکار می‌شود. منیژه در برابر

اقتدار پدر و مرزبندی سیاسی میان ایران و توران قرار دارد. شیرین در برابر اقتدار مردی قرار می‌گیرد که هم معشوق و هم پادشاه است. یکی با پذیرش طرد و همراه شدن با معشوق به مقابله با نظم پیشین می‌پردازد و دیگری با گفت‌وگو، مقاومت و مرزبندی قدرت مردانه را در درون رابطه محدود می‌کند. به همین دلیل، عشق برای هر دو زن به عرصه‌ای برای بازتعریف جایگاه خود در برابر قدرت تبدیل می‌شود.

از منظر ساختار روایت نیز نقش این دو شخصیت بنیادی است. اگر منیژه آغازگر رابطه و سپس عامل حمایت و انتقال پیام نباشد، داستان بیژن به صورت موجود پیش نمی‌رود. اگر شیرین بدون مقاومت خواسته‌های خسرو را بپذیرد، بخش مهمی از کشمکش، تأخیر، آزمون و تحول رابطه از میان می‌رود. کنشگری زنان بنابراین فقط موضوعی روان‌شناختی نیست؛ عاملی روایت‌شناختی نیز هست و حضور فعال آنان مستقیماً بر ساختار حوادث اثر می‌گذارد. در نهایت، مقایسه منیژه و شیرین نشان می‌دهد که تصویر زن عاشق در ادبیات کلاسیک فارسی را نمی‌توان در دوگانه ساده فعال و منفعل خلاصه کرد. هر شخصیت ممکن است در بخشی از رابطه بسیار فعال و در بخشی آسیب‌پذیر باشد؛ ممکن است عشق او همزمان شامل میل، وابستگی، ایثار، مقاومت و استقلال باشد. همین پیچیدگی است که این شخصیت‌ها را پس از قرن‌ها همچنان قابل مطالعه نگه می‌دارد.

a privileged literary space for articulating personal emotions and affective experiences (1), while the long historical development of Persian lyric traditions demonstrates the centrality of love to the cultural and aesthetic imagination of Persian poetry (2). The language of love in Persian literature extends beyond explicit declarations of affection and is frequently encoded in metaphor, movement,

منیژه را می‌توان صورت برجسته زنی دانست که عشق را از طریق حضور، فداکاری، مراقبت و نجات به عمل تبدیل می‌کند؛ در حالی که شیرین زنی است که عشق را با انتخاب، شکیبایی، گفت‌وگو، نقد و حفظ مرزهای فردی سامان می‌دهد. یکی در کنار معشوق گرفتار به اوج عاملیت می‌رسد و دیگری در برابر معشوق قدرتمند. هر دو از جایگاه صرفاً موضوع زیبایی یا مقصد حرکت مردانه فراتر می‌روند و خود به عامل تولید حرکت، معنا و تحول در روایت بدل می‌شوند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که بازخوانی عشق در ادبیات کلاسیک فارسی از منظر کنشگری زنانه نه تنها فهم شخصیت‌های زن را دقیق‌تر می‌کند، بلکه درک ما از خود مفهوم عشق در این متون را نیز گسترش می‌دهد. عشق در این روایت‌ها فقط «احساس شدن» نیست؛ انتخاب کردن، حرکت کردن، ماندن، مراقبت کردن، مقاومت کردن و گاه هزینه دادن است. منیژه و شیرین دقیقاً در همین فاصله میان احساس و عمل به شخصیت‌هایی ماندگار تبدیل شده‌اند و مقایسه آنان نشان می‌دهد که ادبیات کلاسیک فارسی ظرفیت بازنمایی صورت‌های متنوع و پیچیده‌ای از فاعلیت زن در تجربه عشق را در خود داشته است.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### EXTENDED ABSTRACT

Love constitutes one of the most persistent and structurally significant themes in classical Persian literature, particularly in lyric and romantic narratives in which emotional experience, separation, desire, fidelity, sacrifice, and union become major forces of characterization and narrative development. Persian lyric literature has historically provided

dialogue, sacrifice, resistance, and patterns of interpersonal behavior (3). Within such narratives, however, female characters have often been approached primarily through the conventional category of the "beloved," an interpretive position that may obscure their capacity to desire, choose, initiate, resist, negotiate, and act. The present study therefore reconsiders two prominent female figures of classical Persian literature, Manizheh in Ferdowsi's *Shahnameh* and Shirin in Nizami Ganjavi's *Khosrow and Shirin*, through the concept of women's agency in the expression of love. Manizheh is particularly significant because her emotional attachment to Bijan develops into a sequence of consequential actions: she initiates contact, facilitates intimacy, accepts severe social and familial consequences, remains beside Bijan during his imprisonment, provides for his needs, and participates directly in the process leading to his rescue (6). Psychological analysis of Manizheh has similarly emphasized the centrality of the need for love in organizing her choices and behavior (7). Shirin, by contrast, represents a different form of female agency. Her love for Khosrow is intense and persistent, yet it does not eliminate her capacity for judgment, refusal, or self-determination. Throughout Nizami's narrative, she travels in pursuit of love, remains emotionally committed, rejects forms of intimacy that violate her standards, confronts Khosrow's arrogance, and insists that love must be compatible with dignity and

legitimate commitment (8). Previous research applying psychological theories of love to *Khosrow and Shirin* has likewise demonstrated that the relationship cannot be reduced to physical attraction because intimacy, passion, and commitment develop together across the narrative (9). Accordingly, the central purpose of the present study is to compare the ways in which Manizheh and Shirin transform emotional attachment into purposeful action and to determine how their agency can be interpreted through Sternberg's Triangular Theory of Love.

The conceptual framework of the study combines Sternberg's three-component model of love with a text-centered understanding of romantic agency. Sternberg conceptualizes love through the interaction of intimacy, passion, and decision/commitment, arguing that different configurations of these components generate distinct forms and qualities of romantic attachment (11). Passion refers primarily to motivational intensity, attraction, desire, and the impulse toward union; intimacy encompasses emotional closeness, trust, support, mutual understanding, and the experience of connectedness; while decision/commitment concerns both the recognition of love and the sustained decision to preserve a relationship over time. Literary applications of Sternberg's model have shown that these components can be productively identified through characterization, dialogue, behavior, and the temporal development of fictional relationships

(12). Research on female romantic characters in classical Persian texts has also demonstrated the usefulness of the triangular model for distinguishing different structures of attachment and relational behavior (13). The present study, however, extends this framework by treating the three components not merely as internal psychological states but as potential sources of observable agency. Thus, passion is examined through such actions as choosing a beloved, initiating communication, seeking a meeting, travelling toward the beloved, and openly expressing desire; intimacy is examined through trust, dialogue, emotional support, care, protection, and responsiveness to vulnerability; and commitment is identified through fidelity, endurance, acceptance of relational costs, resistance to external pressure, and deliberate efforts to preserve or regulate the relationship. This approach is consistent with conceptions of love as an active rather than purely passive affective capacity; Fromm, for example, associates genuine loving with care, responsibility, knowledge, and respect (15). Likewise, interpersonal communication is not reducible to the mere presence of emotion, because relational closeness develops through interaction, response, and the exchange of meaning between individuals (18). Emotional communication consequently provides an important basis for interpreting how intimacy becomes behaviorally visible in literary relationships (19). In this study, “women’s agency” therefore refers specifically

to a female character’s capacity to convert emotional experience into decisions and actions that materially influence the formation, continuation, boundaries, or outcome of a romantic relationship.

Methodologically, the study employs a qualitative descriptive-analytical design based on comparative textual content analysis. The primary corpus consists of the story of Bijan and Manizheh in Ferdowsi’s *Shahnameh* and Nizami Ganjavi’s *Khosrow and Shirin*. These texts were selected because both contain culturally prominent female characters whose romantic relationships are central to narrative development, while the contrasting epic and lyric-romantic contexts permit meaningful comparison between different manifestations of female agency. Ferdowsi’s narrative positions Manizheh within a politically charged environment defined by the opposition between Iran and Turan, meaning that her love for Bijan intersects with familial authority, ethnic-political boundaries, and the vulnerability of a woman who chooses a man belonging to the opposing side (6). Nizami’s narrative situates Shirin in a prolonged romantic structure in which desire is intertwined with sovereignty, travel, rivalry, marriage, separation, and the ethical regulation of intimacy (8). Previous analyses have underscored the aesthetic and narrative significance of erotic love in *Khosrow and Shirin* (10), while other studies have emphasized the transformative and morally formative dimensions of love in Nizami’s

treatment of romantic experience (24). The unit of analysis in the present study was any speech, decision, or action by Manizheh or Shirin that contributed to the initiation, expression, preservation, regulation, or defense of the romantic relationship. The analysis proceeded in two stages. First, each character was examined independently in relation to passion, intimacy, and commitment, with particular attention to the behavioral realization of each component. Second, the two patterns were comparatively interpreted in terms of initiation, emotional support, risk-taking, resistance, negotiation, relationship maintenance, and interaction with structures of power. The analysis did not seek to impose modern social norms directly upon medieval literary characters; instead, agency was operationalized within the internal logic of the narratives by asking whether the female character makes choices, initiates consequential action, influences relational outcomes, and maintains or modifies the relationship through her own decisions.

The findings concerning Manizheh demonstrate a pattern of agency that begins with direct romantic initiation and develops into caregiving, sacrifice, and rescue-oriented commitment. Her attraction to Bijan is initially dominated by passion, but this passion immediately becomes behavioral rather than remaining internal. She seeks information about Bijan, arranges a meeting, openly invites him into her presence, and actively receives him (6). In this respect, Manizheh is

not merely the object of the Iranian hero's gaze; she is herself a desiring subject who identifies the beloved and takes steps toward intimacy. This finding is consistent with research emphasizing the psychological importance of love and attachment in Manizheh's characterization (7). Nevertheless, the early stages of her passion also reveal the potentially destabilizing force of intense desire, particularly when her unwillingness to accept separation leads her to exercise control over Bijan's movement. The narrative subsequently transforms the meaning of her love when Bijan is discovered, punished, and imprisoned. At this stage, physical attraction can no longer adequately explain her behavior. Manizheh loses privilege, familial protection, wealth, and social security, yet she remains emotionally and physically connected to Bijan (6). Her intimacy becomes most visible through care: instead of abandoning an imprisoned and powerless beloved, she searches for food, remains near him, responds to his suffering, and turns his vulnerability into the focus of her own actions. Such behavior accords with an understanding of love in which care and responsibility distinguish sustained attachment from momentary desire (15). Commitment is equally evident because Manizheh recognizes the costs of her choice and nevertheless persists. Most importantly, she eventually becomes an active participant in Bijan's rescue by establishing communication, conveying information, and helping create the conditions through which

Rostam can locate and free him (6). Her agency therefore reaches its strongest form not when Bijan is a powerful heroic figure but when he is incapacitated. On this basis, Manizheh's dominant pattern may be described as sacrificial-rescue agency: passion initiates the relationship, intimacy becomes caregiving under conditions of suffering, and commitment manifests itself through endurance, loss, loyalty, and direct participation in saving the beloved.

The findings concerning Shirin reveal a distinct pattern in which passion is combined with self-regulation, intimacy develops through extended communication, and commitment remains inseparable from autonomy and relational boundary-setting. Like Manizheh, Shirin is not merely selected by a male lover; she herself becomes emotionally invested, pursues knowledge of Khosrow, and physically moves in search of the beloved (8). Passion thus acts as a motivating force, but unlike Manizheh's more immediate and impulsive early responses, Shirin repeatedly demonstrates the capacity to delay gratification and subject desire to personal standards. Research on erotic love in *Khosrow and Shirin* has identified attraction as a major source of narrative movement (10), yet Sternberg-based interpretations also indicate that the relationship progressively acquires intimacy and commitment beyond its initial passion (9). Shirin's intimacy is particularly dialogical. Her relationship with Khosrow develops through meetings, messages,

disagreements, criticism, advice, separation, and renewed interaction. Rather than treating conflict as evidence of emotional distance, the analysis shows that her ability to speak critically is itself part of an intimate relationship in which she claims the right to evaluate the beloved. She directly challenges Khosrow's pride and refuses to allow royal authority to determine the terms of romantic access (8). Her commitment is equally complex. Shirin remains emotionally faithful even when Khosrow turns toward other women and experiences substantial pain as a consequence, yet she refuses to interpret fidelity as submission. Her insistence that she cannot simply be bound or captured represents a powerful expression of self-definition within love. Consequently, commitment in Shirin should not be understood as passive endurance; it is better interpreted as autonomous commitment, in which loyalty coexists with negotiation, refusal, and insistence upon an acceptable form of union. The comparative findings therefore indicate that the same Sternbergian components can generate strikingly different behavioral patterns. Manizheh expresses intimacy primarily through embodied care, whereas Shirin expresses it more strongly through communication and evaluative dialogue; Manizheh demonstrates commitment through sacrifice and remaining beside a vulnerable beloved, whereas Shirin demonstrates commitment through persistence combined with the preservation of



personal boundaries. Both women also confront power, but Manizheh acts primarily against paternal and political authority, while Shirin negotiates with the authority of the beloved himself, who is simultaneously a king. In conclusion, the comparative analysis demonstrates that Manizheh and Shirin represent two distinctive yet equally significant forms of female romantic agency in classical Persian literature. Neither character can adequately be reduced to the passive role of a beautiful beloved who merely inspires male action. Both women perceive, desire, choose, move, speak, endure, and make decisions that directly alter the trajectories of their respective narratives. Sternberg's three components of passion, intimacy, and commitment proved especially useful when interpreted behaviorally rather than simply used to classify the relationships. In Manizheh, passion becomes direct initiation, intimacy develops into practical caregiving, and commitment becomes sacrifice, endurance, and active participation in rescue. Her agency is therefore predominantly sacrificial and rescue-oriented. In Shirin, passion becomes purposeful movement and sustained desire, intimacy develops through dialogue and critical engagement, and commitment is expressed through fidelity without the surrender of autonomy. Her agency is therefore predominantly autonomous and negotiative. The comparison further shows that female agency operates differently according to the narrative environment: the epic context places

Manizheh in situations of political danger, imprisonment, survival, and rescue, whereas the lyric-romantic structure of Shirin's story creates extended opportunities for negotiation, postponement, conflict, self-definition, and regulation of intimacy. Most importantly, the findings challenge any simple opposition between active and passive female characters. Sacrifice does not automatically signify passivity, just as resistance does not imply the absence of love. Manizheh's willingness to relinquish privilege is meaningful precisely because it is connected to deliberate choice and subsequent action, while Shirin's refusal to submit is meaningful because it occurs alongside persistent emotional commitment. Thus, the two women demonstrate that classical Persian literature contains complex representations of female subjects who are simultaneously beloved and lover, emotionally vulnerable and capable of decision, deeply committed and nevertheless active in shaping the meaning, boundaries, and future of love.

## References

1. Moshtaghmehr R, Bafekr S. Content and Formal Indicators of Lyric Literature. *Research Journal of Lyric Literature*. 2016;14.
2. Naseri F. A Review of the History of Lyric Literature in Iran. *Dor-e Dari Quarterly*, Islamic Azad University, Najafabad Branch. 2015;5(14):67-82.
3. Saberi A. The Language of Love in Persian Literature. *Art of Language Quarterly*. 2018;3(2):7-28.
4. Ghafari Nasab E, Refahat F. Representation of Women's Position in Iranian Traditional Music of the 1980s. *Woman in Culture and Arts*. 2019;11(3):325-44.



5. Alireza Nejad S. Transformation of Women's Experience of Love and Marriage: An Ethnographic Study of Educated and Employed Urban Women in Tehran. *Strategic Studies of Sports and Youth*. 2017(38):185-204.
6. Ferdowsi A. *Shahnameh*. Tehran: Sokhan; 2015.
7. Zarei F. Examining the Need for Love in the Characters Rudابه and Manijeh Based on Maslow's Psychological Theory. *Research Journal of Lyric Literature*. 2023;21(40):97-114.
8. Nizami Ganjavi EiY. *Khosrow and Shirin*. 4th ed. Tehran: Zavvar; 2019.
9. Hosseinabadi S, Tajvardi Z. Sternberg's Triangular Theory of Love and Its Application to Nizami's *Khosrow and Shirin* and Asad Gorgani's *Vis and Ramin*. *Stylistics of Persian Poetry and Prose (Bahar-e Adab)*. 2021(62):90-102.
10. Abdollahzadeh T, Torkamani Barandouzi V. Eros Love as a Source of Narrative Beauty in *Vis and Ramin* and *Khosrow and Shirin*: Based on John Lee's Theory. *Comparative Literature Inquiry*. 2022(19):158-79.
11. Sternberg RJ. *Love Is a Story*. Tehran: Katibeh Parsi; 2017.
12. Mahmoudi M. Sternberg's Theory of Love and a Comparative Critique of Contemporary Fiction. *Interdisciplinary Literary Research*. 2020;2(3):260-91.
13. Jalali J, Zaheri Abdvand E. Analysis of Romantic Relationship Patterns of Female Characters in Attar's *Masnavis* Based on Sternberg's Triangular Theory of Love. *Research Journal of Literary Texts of the Iraqi Period*. 2022;3(4):9-26.
14. Pahlavan M. Reason and Love in the Poetry of Shah Nematollah Vali. *Islamic Mysticism Quarterly*. 2022;19(74).
15. Fromm E. *The Art of Loving*. 33rd ed. Tehran: Morvarid; 2018.
16. Solomon RC. *The Virtue of Erotic Love*. About Love: Ney Publishing; 2016.
17. Acevedo BP, Fisher HE, Brown LL. A Neuroimaging Perspective on Love and Intimacy: Implications for Relationship Science. *Journal of Marriage and Family*. 2022;84(3):635-52.
18. Pour Mohammad S. Developing a Communication Model for Interpersonal Relationships in Everyday Life. *Sociological Studies*. 2022;29(1):539-59.
19. Arasteh HR. Emotional Communication: Concepts, Theories, and Applications. *Journal of Psychology and Educational Sciences*. 2016(2):1-20.
20. Shahrui S. The Relationship of Marital Intimacy and Life Satisfaction with the Mediating Roles of Love, Dyadic Adjustment, and Marital Satisfaction among Employees. *Psychological Achievements, Shahid Chamran University of Ahvaz*. 2021;28(2):37-58.
21. Salehi Ta-S, Rezaeian Bilandi H. The Role of Perceived Parenting Styles and Attachment Styles in Predicting Women's Marital Intimacy. *Islamic Studies of Women and Family*. 2019(11):119-39.
22. Mozaffarpour Khoshroudi SF. Analysis of Manifestations of the Self-Actualized Personality in Saadi's *Bustan* and *Golestan* through a Comparative Application of Rogers' Theory. *Research Journal of Didactic Literature*. 2022;14(54):153-78.
23. Motaghinia MR. Rumi's Psychotherapeutic Approaches in the Story of the King and the Handmaiden in the *Masnavi*. *Research in Mystical Literature*. 2017(32):143-58.
24. Shabanzadeh M. *Sweet Passion: An Essay on Nizami's Mystical Conception of Love*. *Research Journal of Lyric Literature*. 2016(14):73-94.
25. De Angelis B. *Choosing Love*. Tehran: Ketab Parseh; 2018.
26. Narmanjy SM, Nowkarizi M. *Foundations of Communication Studies*. 1st ed. Tehran: SAMT; 2018.